

اپوزیسیون، اراده و سقوط در توهم

تأملی در اخلاق قدرت و شکستِ اتکاء به بیرون

اپوزیسیون ایران باید از این جنگ، نه یک خبر، بلکه یک حقیقت را بیاموزد. حقیقتی که نه در شعارها، بلکه در منطقِ بی‌رحمِ قدرت نهفته است: هیچ ملتی، هیچ‌گاه، با تکیه بر اراده‌ی دیگری به رهایی نرسیده است. آن‌که چشم به بیرون می‌دوزد، پیش از آن‌که شکست بخورد، خود را نفی کرده است؛ زیرا اراده‌ای که به انتظار بنشیند، دیگر اراده نیست، بلکه تعلیقِ بودن است، تعلیقِ مسئولیت، و آغازِ زوال.

اپوزیسیونی که در خیالِ مداخله‌ی خارجی، آینده را جست‌وجو می‌کند، در واقع از اکنون خود گریخته است؛ او نه در پی ساختن، بلکه در انتظار ساخته شدن است و این، عمیق‌ترین شکلِ ناتوانی است. در سیاست، همان‌گونه که در حیات، هیچ خلأیی باقی نمی‌ماند: هر جا اراده‌ای غایب شود، اراده‌ای دیگر جای آن را پر می‌کند؛ و آن‌جا که یک ملت از درون تهی شود، قدرت‌های بیرونی، نه از سر اخلاق، بلکه از سر ضرورت، جایگزین آن خواهند شد.

از این‌رو، نام‌گذاری چنین اپوزیسیونی به‌عنوان «بازندگان بدنام»، نه از سر تند، بلکه از سر دقت است؛ زیرا اینان نه تنها در میدان سیاست شکست می‌خورند، بلکه در سطحی عمیق‌تر، از وظیفه‌ی تاریخی خود نیز سر باز می‌زنند. آن‌ها پیش از آن‌که شکست بخورند، خود را واگذار کرده‌اند؛ پیش از آن‌که حذف شوند، خود را از درون تهی ساخته‌اند. در جهانِ قدرت، هیچ نیرویی برای دیگری فداکاری نمی‌کند.

ایالات متحده - همچون هر قدرت بزرگ دیگر - نه به‌دنبال آزادی دیگران، بلکه در پی تثبیت منافع خویش است. این را باید نه با خشم، بلکه با فهم پذیرفت. آن‌که هنوز در انتظار نجات از سوی قدرت‌های بیرونی است، نه جهان را شناخته و نه خود را. تصور این‌که می‌توان استبداد داخلی را با اتکاء به نیروهای خارجی برچید، همان خطای کهنی است که بارها تکرار شده و هر بار، جز ویرانی و سرخوردگی، حاصلی نداشته است.

گرگ، حتی اگر در کنار تو راه برود، گرگ باقی می‌ماند. و آن‌که سرنوشت خود را به گرگ می‌سپارد، نه شریک، بلکه طعمه است.

اما مسئله، تنها در بیرون خلاصه نمی‌شود. خطرِ بزرگ‌تر، در درون شکل می‌گیرد. آنجا که اپوزیسیون، به‌جای ساختن اراده، به بازتابِ واکنش‌ها بدل می‌شود؛ به‌جای تعریفِ مسیر، به دنباله‌روی از رویدادها تن می‌دهد؛ و به‌جای خلقِ معنا، در مصرفِ روایت‌های دیگران غرق می‌شود.

در چنین وضعی، اپوزیسیون دیگر یک «سوژه» نیست، بلکه به «ابژه»‌ای در بازی قدرت تبدیل شده است. و ابژه، هرگز تعیین‌کننده‌ی سرنوشت خود نیست.

از این‌رو، نخستین شرطِ هر تغییر، بازگشت به خویش است نه در معنای انزوا، بلکه در معنای بازیابی اراده. اپوزیسیون، اگر می‌خواهد معنا داشته باشد، باید بتواند تصمیم بگیرد، هزینه بدهد، و در برابر پیامدهای انتخاب‌های خود بایستد. هر اقدامی که خارج از این چارچوب شکل گیرد، نه کنش، بلکه واکنش است و واکنش، هرچند پرهیاهو، در نهایت تابع نیرویی است که آن را برانگیخته است. رهایی، نه یک رویداد، بلکه یک فرآیند است. فرآیندی که از درون آغاز می‌شود - از آگاهی، از انسجام، و از پذیرش مسئولیت-.

هیچ نیروی خارجی، نمی‌تواند برای ملتی، آزادی را تعریف کند. زیرا آزادی، پیش از آن که یک وضعیت باشد، یک توانایی است. توانایی ایستادن بر پای خویش، توانایی انتخاب، و توانایی تحمل پیامدهای انتخاب. در غیاب این توانایی، هر تغییری، تنها جابه جایی شکل سلطه است.

و اینجاست که اپوزیسیون، اگر همچنان در توهم اتکاء به بیرون باقی بماند، نه تنها به هدف خود نخواهد رسید، بلکه به ابزاری برای بازتولید همان چرخه‌ای بدل خواهد شد که مدعی نفی آن است. در نهایت، تاریخ، با کسانی مهربان نیست که مسئولیت خود را به دیگران واگذار می‌کنند. و اپوزیسیونی که این حقیقت را دریابد، نه تنها شکست خواهد خورد، بلکه در حافظه‌ی جمعی، به‌عنوان نمادِ همان شکست باقی خواهد ماند. بازندگانی که نه از کمبود نیرو، بلکه از فقدان اراده، سقوط کردند.